

روند معناسازی در تقابل تهیدستان شهری و دولت: مطالعه شهر تهران

۱۳۴۵-۱۳۵۸

احمد نادری^۱، آریاسپ دلورانی^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۱۷

چکیده

تهیدستان شهری از ابتدای قرن بیستم تا کنون در تغییر چهره شهر تهران موثر بوده‌اند. با این وجود بررسی ابعاد و کیفیت تاثیرگذاری این گروه با دشواری روبه‌رو است. کنش تهیدستان شهری جز در مواقعی خاص کنشی سازماندهی شده نیست و یا تهیدستان از طریق رسانه‌ها، مطالبات خود را به عنوان یک کل واحد با هویت مشخص به گوش جامعه نمی‌رسانند. نادیده ماندن کنش این گروه اجتماعی این را برای طرح یکی از پرسش‌های بنیادی این مقاله فراهم می‌سازد: تهیدستان شهری گروهی فعال‌اند یا منفعل و واکنش محور؟ هدف این مقاله تبیین فعال بودن کنش تهیدستان شهری با استفاده از صورت‌بندی رابطه این گروه و دولت بر مبنای کشمکش گفتمانی است. هم‌چنین تلاش کردیم تا نشان دهیم چرا تحلیل گفتمان می‌تواند روشی مناسب برای تحلیل جنبش تهیدستان شهری باشد. با توضیح تقابل تهیدستان شهری و دولت کوشیده‌ایم تا به جای توضیح کنش این گروه بر مبنای ضرورتی صرفاً اقتصادی، آن را از جنبه سیاسی-فرهنگی نیز تحلیل کنیم. برای نشان دادن رابطه دولت و تهیدستان شهری از آرای لوفیور، برای تحلیل استراتژی‌های فعالانه کنش تهیدستان شهری از نظریه تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه (رویکردی غیر ذات‌گرا) و برای ارائه تاریخی مختصر از شیوه‌های کنش تهیدستان در تهران عمدتاً از آثار آصف بیات بهره گرفته‌ایم. روش مورد استفاده در این پژوهش، روش اسنادی تاریخی است. این پژوهش محدود به شهر تهران و بازه زمانی ۱۳۴۵-۱۳۵۸ است. علت انتخاب این بازه، تاثیر انقلاب بر تقابل میان دولت و تهیدستان و تحلیل آن بر مبنای گفتمانی است.

واژگان کلیدی: تهیدستان شهری، پیشروی آرام، دولت، ساختن معنا، سیاست‌های خیابانی، فضا، گفتمان

۱ عضو هیات علمی گروه انسان‌شناسی دانشگاه تهران، پست الکترونیکی anaderi@ut.ac.ir

۲ دانشجوی کارشناسی ارشد گروه انسان‌شناسی دانشگاه تهران، پست الکترونیکی ariasp.delvarani@ut.ac.ir

مقدمه

در سال ۲۰۱۲ بیش از ۲۵ درصد جمعیت شهری غرب آسیا در زاغه‌ها زندگی می‌کردند (برنامه اسکان انسانی سازمان ملل متحد، ۲۰۱۲: ۱۰۰). زاغه در این معنا به مناطقی از شهر اطلاق می‌شود که خارج از قواعد شهرسازی ساخته شده و جمعیت متراکمی را در خود جای داده‌اند. کلمه «حاشیه‌نشینی» از جمله واژه‌هایی است که برای اشاره به فرودستان ساکن در این مناطق و گاه در معناهای گسترده‌تر از این به کار می‌رود. واژه‌ای که «معادلی دقیق برای واژه حاشیه‌ای بودن» است که به سنت جامعه‌شناسان مکتب شیکاگو بازمی‌گردد که «گرایش دارند تا با دادن ویژگی‌های خاصی که تهیدستان را از جریان اصلی زندگی شهری جدا می‌سازد، به ذاتی ساختن این مفهوم بپردازند» (آصف بیات، ۱۳۹۱: ۵۴) در این مقاله به پیروی از بیات، از واژه تهیدستان شهری استفاده شده است. واژه‌ای که به گمان نگارندگان حق مطلب را درباره جنبه اجتماعی چنین پدیده‌ای و همچنین گستردگی آن ادا کرده و آن را به عنوان یک موضوع بررسی علوم اجتماعی پیش می‌کشد. شاید جنبش تهیدستان شهری کمتر از منظری سیاسی توجه‌ها را به خود جلب کند، اما چه در لحظات و وهله‌های روزمره خود و چه در بروزات ناگهانی‌اش می‌تواند سیاسی باشد. برای مشاهده تأثیرات کنش سیاسی آشکار تهیدستان، کافی است به خودسوزی‌های اتفاق افتاده در چند سال اخیر خاورمیانه نگاهی بیندازیم. یکی از مواردی که طی آن درحاشیه‌ماندگان، فضای عمومی را تسخیر می‌کنند. شاید بتوان این را یکی از تکان‌دهنده‌ترین شیوه‌های عمل اعتراضی دانست که در سال‌های اخیر از سوی تهیدستان با آن مواجه هستیم. برای توضیح اثرگذاری این عمل کافی است به مورد محمد بوعزیزی اشاره کنیم که خودسوزی‌اش یکی از عوامل تسریع‌کننده انقلاب تونس بود. البته در اینجا باید تاکید کرد که مرادمان از اشاره به بوعزیزی مبالغه در تأثیر یک خودسوزی بر وقوع یک انقلاب سیاسی نیست. خودسوزی‌ها در بسیاری جاهای دیگر نیز اتفاق افتاده‌اند، اما این مثال در کنار سایر خودکشی‌های اعتراضی نسبت به شرایط اقتصادی در تونس (ابوزید، ۲۰۱۱)، نشان می‌دهد که چگونه مطالبات تهیدستان می‌تواند به عنوان یکی از عناصر گفتمان بدیل سیاسی در انقلاب‌ها و سایر برهه‌های تحول عمیق در نیروهای سیاسی ایفای نقش کند. بوعزیزی بازنمایی شده در گفتمان انقلاب تونس کسی است که «تا جایگاه یک اسطوره بالا برده شده و به یک یان پالاخ^۱ عرب بدل شده است. با معنایی که بیشتر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است تا شخصی» (بیمونت، ۲۰۱۱).

طرح مسئله

جنبش اجتماعی تهیدستان شهری در مقایسه با دیگر جنبش‌های اجتماعی، مختصاتی خاص و متفاوت دارد. مهم‌ترین دلیل این تفاوت، راه نیافتن روایت تهیدستان از منافعشان، به حوزه عمومی است. تهیدستان شهری

۱ بوعزیزی دستفروشی بود که در اعتراض به توقیف گاری‌اش و نیز تحقیرش توسط مامور شهرداری و پاسخ نگرافتن از مراجع رسمی، خود را آتش زد و خودسوزی او آغازی بود برای سلسله اعتراضاتی که در نهایت منجر به سقوط دولت بن‌علی رئیس‌جمهور ۲۳ ساله تونس شد.

روزنامه ندارند، ارگان ندارند و به طور کلی فاقد هرگونه نهاد رسانه‌ای برای بیان مطالبات خود در صف‌بندی هژمونیک هستند. دشوار بتوان لحظه‌ای را یافت که تهیدستان شهری خود را ذیل هویت «تهیدستان شهری» تعریف کنند و خود را یکی از کنشگران جنبشی بدانند که قرار است منافع آن‌ها را پیگیری کند. این جنبش در بیشتر وهله‌های خود، فاقد یک ساختار سازمان‌یافته است و عملکرد آن از منطقی تصادفی تبعیت می‌کند. از جمله بروزات آشکار جنبش تهیدستان می‌توان به وقوع شورش‌های شهری یا جنبش اشغال مسکن در ابتدای انقلاب اشاره کرد. مطالعه این جنبش از منظر گفتمانی می‌تواند جنبه‌هایی عموماً پنهان این جنبش را به دایره تحلیل وارد کند و شیوه‌های چانه‌زنی و انعطاف‌پذیری تاکتیکی آن را در شرایط متفاوت سیاسی نشان دهد و کمک کند تا کنش تهیدستان شهری را به مثابه عمل یک جنبش اجتماعی درک کنیم. بازه تاریخی مطالعه شده در این پژوهش، دهه ۴۰ و ۵۰ و برهه وقوع انقلاب تا اوایل دهه شصت شمسی را در بر می‌گیرد. دگرگونی اساسی صف‌بندی سیاسی پس از انقلاب به ما کمک می‌کند تا کنش تهیدستان شهری را در دو وضعیت بسیار متفاوت مقایسه کنیم و گوشه‌هایی از روش‌های تطبیق این جنبش را با تغییرات کلان ساختار سیاسی نشان دهیم. این که تهیدستان شهری نسبت به شرایط انقلابی چه واکنشی نشان دادند و کدام جنبه‌های زیست آن‌ها از انقلاب تأثیر چندانی نپذیرفت همگی نکاتی هستند که به درک بهتر مکانیسم‌های این جنبش و مطالبات آن کمک می‌کنند.

ضرورت پژوهش

تبیین ذات‌گرایانه و انفعالی از کنش تهیدستان شهری عموماً سبب شده که نیروی محرکه این جنبش را صرفاً نوعی واکنش از سر ضرورت اقتصادی (و یا در اشکال کلی‌تر «شرایط ناشی از فقر») بدانیم. البته که مهم‌ترین عامل مشخص‌کننده تهیدستان شهری، در نهایت فقر اقتصادی است که در بستر فضای شهری خود را در اشکال متفاوت محرومیت از دسترسی به فضای مطلوب نشان می‌دهد و ما قصد آن نداریم تا نقش عامل اقتصادی را در شکل‌گیری تهیدستان شهری انکار کنیم. به نظر ما محدودیت اصلی توصیف ذات‌گرا از تهیدستان شهری در توجه به عوامل تعیین‌کننده دیگر نظیر شیوه‌های سازمان‌یابی، پیگیری خواسته‌ها در شرایط متفاوت، به کارگیری تاکتیک‌های متنوع و کشمکش‌های گفتمانی است. به عنوان مثال راهکارهای مبتنی بر فرهنگ‌سازی در میان تهیدستان از جمله این رویکردهای انفعالی هستند. فرهنگ‌سازی در معنای آموزش ارزش‌های فرهنگی که از سوی «آموزش‌دهندگان» مناسب تلقی می‌شوند، به سادگی این نکته را در نظر نمی‌گیرد که «آموزش‌گیرندگان» فرهنگی دست‌نخورده، نخ‌نما و منفعل ندارند بلکه به شکلی مداوم فرهنگ خود را بازتولید می‌کنند و همانطور که نهادهای رسمی فرهنگ می‌سازند، آن‌ها نیز ارزش‌های خود را به شکلی روزمره تولید می‌کنند، ارزش‌هایی که برخلاف ایدئولوژی نهادهای رسمی (می‌توان در این مورد به تابلوهای مترو در نگویش دست‌فروشی اندیشید) با شرایط زندگی آن‌ها مطابق است. برای آن‌ها که درک درست‌تری از جنبه‌های گوناگون حضور تهیدستان شهری به دست آوریم ناگزیر به فراروی از چنین رویکردهایی و در نظر گرفتن جنبه‌های فعال حضور تهیدستان شهری

هستیم. بدین ترتیب، نشان دادن روندهای ساخت معنا و کشمکش‌های گفتمانی در رابطه میان تهیدستان و دولت (که آن پژوهش به آن می‌پردازد)، برای ارائه تحلیلی واقع‌بینانه‌تر از وضعیت ضرورت دارد.

اهداف پژوهش

این پژوهش به عنوان یک مطالعه نظری دو هدف اصلی را دنبال می‌کند:

نخستین هدف مطالعه، ارائه تحلیلی از چگونگی فعالانه بودن کنش تهیدستان بوده است. به این منظور تلاش کردیم تا تنها شرایط تهیدستان را توصیف نکرده و نقش دولت را به عنوان عامل محدود کننده پیش‌روی تهیدستان، نشان دهیم. با وارد شدن دولت به معادله، کنش تهیدستان را می‌توان از جنبه‌های سیاسی-ایدئولوژیک نیز تحلیل کرد و بدین وسیله وهله‌های غیر ضروری و تصادفی^۱ کنش این گروه را نشان داد. همچنین با در نظر گرفتن تقابل تهیدستان با دولت می‌توان کشمکش و جنبه فعالانه زیست تهیدستان را در نظر آورد و نشان داد که مسئله تهیدستان و مقابله با آن‌ها در شهر، صرفاً جدالی میان نمایندگان نظم رسمی در فضا و برهم‌زنندگان چنین نظمی نبوده و مسئله جدالی است که به شکلی روزمره بر سر «منافع» طرفین جریان دارد و در دوره‌هایی که چنین جدالی بحرانی شود می‌تواند نقش سیاسی قابل توجهی ایفا کند.

هدف دوم این مطالعه نشان دادن روندهای معناسازی در رویارویی میان تهیدستان و دولت است، برای این منظور از چارچوب مفهومی نظریه گفتمان لاکلاو و موفه استفاده شده و تلاش شده تا رویارویی طرفین به شکل یک کشمکش گفتمانی صورت‌بندی شود. این متن تلاش دارد که با ارائه این صورت‌بندی مسیر را برای انجام پژوهش‌هایی در آینده که برای مطالعه جنبش تهیدستان شهری بخواهند از «تحلیل گفتمان» به عنوان روش انجام تحقیق بهره بگیرند، هموار کرده و چرایی کارآ بودن این روش برای مطالعه این جنبش را توضیح دهد.

چارچوب نظری مطالعه

لاکلاو و موفه نظریه گفتمان را «جعبه ابزاری» می‌دانند که می‌تواند در زمینه‌های متفاوت تحقیقاتی به کار بسته شود (راب لرس، ۲۰۰۹). با این وجود برای استفاده از این جعبه ابزار شرایطی خاص لازم است. هرگونه ذات‌گرایی^۲ با این نظریه در تناقض قرار می‌گیرد. چرا که بر مبنای نظریه گفتمان «همه‌چیز همواره جزئی از امر گفتمانی است» (همان). بنابراین مقولاتی که خارج از حیطه گفتمانی تعریف می‌شوند و یا از گفتمان متمایز می‌شوند (نظیر بدن یا نظم اقتصادی)، با چنین نظریه‌ای سازگاری ندارند (همان). در این نظریه، مفهوم گفتمان در سطحی خرد به آن چیزی نزدیک است که ویتگنشتاین بازی زبانی می‌نامد. یعنی هم‌بافته‌ای از زبان و عمل (گلاینوس و دیگران، ۲۰۰۹: ۷).

آن‌چه در نظریه گفتمان اهمیت می‌یابد، ایده واسطه است که گفتمان آن را نمایندگی می‌کند. «مقوله گفتمان در اندیشه مدرن نسب‌نامه‌ای دارد که به سه جریان اصلی اندیشه قرن بیستم باز می‌گردد: فلسفه

1 Contingent

2 Essentialism

تحلیلی، پدیدارشناسی و ساختارگرایی. در این سه، قرن بیستم با توهم یک بی‌واسطگی آغاز شد. توهم دسترسی به خود چیزها بدون واسطه‌مندی گفتمان؛ مرجع، نشانه و پدیدار. در هر سه آن‌ها این توهم بی‌واسطگی در نقطه‌ای از بین رفت و با یک شکل یا شکل دیگری از واسطه‌گفتمانی جایگزین شد. در فلسفه با ویتگنشتاین متاخر، در پدیدارشناسی با تحلیل اگزیستانسیال هایدگر و در ساختارگرایی با نقد پساساختارگرایانه «(لاکلاو و موفه، ۲۰۰۱، xi) که لاکلاو و موفه علی‌رغم تأثیراتشان از هر سه جریان بنیان کار خود را در جریان سوم بنا می‌کنند. آن‌چه این واسطه‌گری گفتمان‌ها را در ساحت تحلیل اجتماعی نمایندگی می‌کند، هژمونی است. رویکرد تحلیل گفتمان «از تحلیل‌هایی که در آن‌ها جهان شمولیت^۱ در حیطه اجتماعی بیانی می‌یابد که از طریق هژمونی واسطه‌مند نیست» متمایز است (همان). بنابراین در نظریه گفتمان، امر اجتماعی (در این پژوهش جنبش تهیدستان شهری) در ساحت هژمونی و معنا سازی سیاسی-اجتماعی قرار می‌گیرد که در آن گروه‌های درگیر، از طریق معنا سازی و گفتمان‌ها عمل می‌کنند. در ادامه مفهوم گفتمان به اختصار تشریح می‌شود.

گفتمان دارای بستری اجتماعی است و تحلیل آن به مثابه روشی است که برای رسیدن به عمق مناسبات اجتماعی و کنش‌های فردی و جمعی در سطوح خرد و کلان. (نادری، ۱۳۹۲: ۸) می‌توان گفتمان را شبیه ساختار در معنای سوسوری در نظر گرفت. یعنی مجموعه‌ای از نشانه‌ها در ارتباط با یکدیگر که هر کدام در رابطه‌اش با سایر نشانه‌هاست که معنا می‌شود. با این تفاوت که در نظریه لاکلاو و موفه این ساختار ثابت نیست و «همواره پتانسیل‌های معنایی وجود دارند که اگر در مفصل‌بندی‌های خاص قرار گیرند، ممکن است ساختار گفتمان را به چالش کشیده و آن را تغییر دهند» (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲: ۲۹).

گفتمان با مکانیسم تثبیت، چند معنایی‌ها را از طریق تبدیل عناصر به وهله‌ها از بین می‌برد. اما این مهم هرگز کاملاً برآورده نمی‌شود چرا که آن امکان‌های معنایی که گفتمان به حوزه گفتمان‌گونی^۲ (لاکلاو و موفه، ۲۰۰۱: ۱۱۳) منتقل می‌کند، همیشه ممکن است تثبیت معنا را دچار تزلزل کنند. بنابراین تمام وهله‌های گفتمان به شکل بالقوه چند نشانگانی باقی مانده و بنابراین به شکل بالقوه عنصرند. مفصل‌بندی‌های^۳ خاص، گفتمان‌های موجود را با تثبیت معنا در وضعیت‌های مشخص به چالش کشیده یا بازتولید می‌کنند. به دلیل این چندنشانگانی بودن بالقوه، هر بیان نوشتاری یا گفتاری (و هم‌چنین هر عمل اجتماعی) تا حدی یک مفصل‌بندی و واجد خلاقیت نیز هست (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲: ۲۹).

در تثبیت، یک معنای یک نشانه خاص یا به عبارت دیگر یک عنصر^۴ (دارای چند معنا) به عنوان تنها معنای آن مستحکم می‌شود.

عنصر به نشانه‌ای اطلاق می‌شود که معناهای متفاوتی دارد و یک معنا برای آن تثبیت نشده است (همان: ۲۷). گفتمان می‌کوشد عنصر را به وهله^۵ تبدیل کند. وهله نشانه‌ای است که در ساختار گفتمان و

1 Universality

2 Field of Discursivity

3 Articulation

4 Element

5 Moment

در یک معنای خاص تثبیت شده است و به عبارتی جایگاه های تفاوت را بوجود می‌آورد. (لاکلائو و موفه، ۲۰۰۱: ۱۱۰) یک گفتمان همواره با آن چیزی که خارج از خود قرار می‌دهد است که تعریف می‌شود: یعنی در رابطه‌اش با حوزه گفتمان‌گونگی. حوزه گفتمان‌گونگی تمامی معنایی است که یک نشانه در گفتمان‌های دیگر دارد و در تبدیلیش به یک وهله این معناها کنار گذاشته شده و طرد شده و به حاشیه رانده شده و اصطلاحاً در خارج از گفتمان قرار گرفته‌اند. (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲: ۲۹)

مفصل‌بندی به معنای عمل یا کنشی است که موجب برقراری ارتباط بین عناصر می‌شود. همچنین هویت یک گفتمان، بر اساس رابطه و نحوه چینش این عناصر ذیل یک کلیت شکل می‌گیرد. (لاکلائو و موفه، ۲۰۰۱: ۱۱۳) مفصل‌بندی را در دو حالت می‌توان در نظر گرفت. نخست مفصل‌بندی برای ساختن گفتمانی که پایداری نسبی در یک دوره مشخص تاریخی داشته است. مثلاً مفصل‌بندی برای گفتمان ناسیونالیسم در دوره رضاشاه. حالت دوم نقش مفصل‌بندی در هر بیان نوشتاری و گفتاری (و همچنین هر کنش اجتماعی در این نظریه) است که هرکدام از این بیان‌ها را می‌توان به مثابه فرایندی مبتنی بر معناسازی از طریق مفصل‌بندی در نظر گرفت (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲: ۲۹).

به عبارت دیگر هر بیانی مبتنی بر گفتمانی صورت می‌گیرد که در آن نشانه‌ها به وهله تبدیل شده‌اند. با این وجود هیچ بیانی را نمی‌توان «صرفاً تکرار چیزی دانست که از پیش شکل گرفته است و هرکدام از آن‌ها در نهایت خود یک مفصل‌بندی یا نوآوری هستند» (همان: ۲۹).

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، این پژوهش خود را در برابر تلقی‌های ذات‌گرایانه از جنبش تهیدستان تعریف کرده است. یعنی این تصور که آن‌چه حرکت تهیدستان را می‌سازد، ضرورت صرف است و از آن‌جا که تلاش آن‌ها برای بقا است نمی‌توان این جنبش را دارای وجوه ایدئولوژیک، سیاسی یا گفتمانی دانست. تلاش ما بر این بوده که نشان دهیم مبارزه تهیدستان بر سر منافع خود در ساحت هژمونی قابل تعریف است و می‌توان مبارزه آن‌ها را چه به شکل روزمره و چه در برهه‌هایی که وارد تقابل آشکار با دولت شده‌اند، با واسطه‌مندی گفتمان‌ها و روند ساختن گفتمان‌ها و ساختارزدایی از آن‌ها توجیه کرد تا بدین ترتیب این داعیه که کنش تهیدستان شهری چه به دلیل فوریت (غیر قابل انکار) مطالباتشان و چه به دلیل منعکس نشدن در رسانه‌ها، رقابت جناح‌های قدرت و ... مبارزه‌ای خارج از ساحت سیاست و هژمونی است به چالش کشیده شود.

برای تعریف مختصات جنبش تهیدستان شهری در سپهر سیاسی ایران این جنبش را در رابطه‌اش با دولت بررسی کرده‌ایم. به منظور صورت‌بندی رابطه تهیدستان شهری و دولت از آرای لوفبور (۱۹۹۱ و ۲۰۰۳) بهره گرفته شده است. کار نظری لوفبور، فضا را به عنوان واسطه‌ای برای استیلای سیاسی دولت پیش می‌کشد و بدین ترتیب فضا و مبارزه در فضا همان واسطه‌ای است که از نگاه ما جنبش تهیدستان شهری را به دولت مربوط می‌کند. آثار آصف بیات (۱۳۹۰ و ۱۳۹۱) به منظور ارائه تاریخ و تحلیل مختصری از جنبش تهیدستان شهری در سال‌های منتهی به انقلاب و مکانیسم‌های عمل آن مورد استفاده قرار گرفته‌اند. هدف از ارائه این تاریخ، فراهم آوردن ماده خام لازم برای بررسی این جنبش بر مبنای تحلیل گفتمان بوده است. در بخش تحلیل گفتمان جنبش تلاش شده است تا روندهای معناسازی در

وضعیت‌های مختلف مورد بحث قرار گیرند. در این بخش گره‌گاه^۱ مفهومی کلیدی است. گره‌گاه‌ها به آن دسته از دال‌های رجحان و مرکزیت یافته اطلاق می‌شود (سیید، ۱۹۹۷: ۴۵) که هژمونیک شده و حولشان یک گفتمان سامان می‌گیرد.

دولت و جنبش تهیدستان

در تعریف وبر از دولت مدرن چنین آمده:

«اجتماعی انسانی که به شکلی موفقیت‌آمیز انحصار استفاده مشروع از قدرت فیزیکی را در یک قلمروی مشخص از آن خود می‌کند» (از برنر، جسوپ، جونز و مک لود، ۲۰۰۳: ۱-۲ به نقل از وبر، ۱۹۴۶: ۷۸).

اگر به پیروی از (جسوپ و همکاران، ۲۰۰۳) این تعریف وبر را مدلی برای پژوهش‌های انجام شده درباره دولت در فلسفه و علوم اجتماعی در نظر بگیریم، خواهیم دید که در میان سایر وجوه این تعریف از دولت، وجه مکانی آن یعنی «قلمروی مشخص»^۲ تا مدت‌ها بدیهی انگاشته شده و درباره آن پرسش ویژه‌ای مطرح نشده است. این بدیهی انگاشتن را جان اندروز^۳ تله قلمرویی^۴ می‌نامد (جسوپ و همکاران، ۲۰۰۳: ۲).

آن‌چه که این فرضیات و به اصطلاح «تله وست‌فالی» یا «تله قلمرویی» را زیر سوال برد، مجموعه‌ای از تحولات بود که در قرن بیستم اتفاق افتاد (همان: ۳). تحولاتی که نشان داد فرضیات معاهده وستفالی به لحاظ تاریخی «مشروط» بوده‌اند و مدل بیناملتی نمی‌تواند پاسخ‌گوی برخی از پدیده‌های معاصر عصر جهانی شدن باشد. به این شکل بود که مفهوم قلمرو نیز در کنار سایر مفاهیم تعریف‌کننده دولت مدرن از دیگاه وبر (که این تعریف را به مثابه یک مدل پذیرفتیم) به پرسش کشیده شد. اما این روند به پرسش کشیده شدن در ۴ جریان اصلی اتفاق افتاد که عبارت بودند از محورهای «جامعه و فضا، مجادلات حول جهانی شدن، بحران دولت رفاه کینزی و محلی‌گرایی و منطقه‌گرایی نوین» (همان). هر کدام از این چهار مورد را می‌توان محور دسته‌ای از پژوهش‌ها و نظریه‌پردازی‌ها حول بررسی رابطه دولت و فضا به شمار آورد. از آن‌جا که مسیر این پژوهش تنها به یکی از این جریان‌ها یعنی مورد اول مرتبط است، این مورد را به شکل مختصر تشریح می‌کنیم.

جامعه و فضا

این جریان کاربست دوباره یک دیدگاه انتقادی درباره فضا در علوم اجتماعی و فلسفه به حساب می‌آید. بسیاری از متفکرین در این دوره به شکلی واضح نگرش‌های فضا-زمانی را وارد کار خود کرده و مناسبات قدرت و سیاست‌های جامعه را در بستری فضا-زمانی بازنگری کردند. این متفکرین در دهه ۹۰ در قالب مکتب روابط بین‌الملل انتقادی^۵ گرد آمدند (جسوپ و همکاران، ۲۰۰۳: ۳). جریانی که فرضیات «تله

1 Nodal Point

2 Given Territory

3 John Andrews

4 Territorial Trap

5 Critical International Relations Theory

قلمرویی» را به پرسش می‌کشید و به نوعی تلاش داشت تا به لحاظ فضایی- اجتماعی، اساس علوم اجتماعی و فلسفه پیش از خود را دگرگون سازد. در چنین زمانی است که انسان‌شناسانی نظیر آرجون آپادورای (۲۰۰۳ و ۱۹۹۶) نیز ادبیات نظری فضا را در بررسی خود از هویت‌های پراکنده و نوظهور مهاجرین و اقلیت‌ها دخیل کردند (همان). مجموع چنین فعالیت‌های نظرورزانه‌ای در نهایت سبب شد تا بدیهی‌انگاری قلمرو در تعریف دولت به شکلی جدی به چالش کشیده شود (جسوپ و همکاران، ۲۰۰۳). متفکرینی نظیر لوفبور، هاروی، کاستلز، والرشتاین و بسیاری دیگر را ذیل این جریان می‌گنجانند.

حال زمان آن رسیده تا مسیر خود را از این تاملات فضایی کلی در نظریه دولت، تا موضوع مشخص این متن پی‌گیری کنیم. اگر چهار جریان پیش‌گفته را به عنوان جنبه‌های مختلف بررسی فضا در ساحت اندیشه سیاسی- اجتماعی در نظر بگیریم، نخستین مورد یعنی ایده تحلیل اجتماعی فضا، موردی است که می‌توانیم از دل آن موضوع این پژوهش یعنی تهیدستان شهری را بازیابی کنیم. زیرا پرسش‌هایی که در چنین جریانی مطرح شده‌اند و هم‌چنین متفکرینی که ذیل آن تعریف شده‌اند (نظیر هاروی یا لوفبور)، به مسئله کاربران فضا در شهر پرداخته‌اند که تهیدستان شهری نیز از نگاه نگارندگان از آن جمله‌اند. در این جا با رجوع به آرای لوفبور، مبانی نظری برای تعریف جنبش تهیدستان شهری به مثابه یک جنبش کاربران فضا و هم‌چنین صورت‌بندی رابطه این جنبش با دولت را تشریح می‌کنیم.

از نگاه لوفبور علم فضای انتزاعی، هندسه است و علم فضای مادی فیزیک یا کیهان‌شناسی. آنچه او به دنبالش است را خود یک «علم فضای اجتماعی» می‌نامد (لوفبور، ۲۰۰۳: ۸۶). از دیدگاه لوفبور هر مرحله از مناسبات تولیدی، فضای خاص خود را داراست و روند تحول نظم فضا را متناظر با تحول فتودالیسم به سرمایه‌داری بررسی می‌کند (نک به لوفبور ۱۹۹۰). این یعنی تحول از فضای پراکنده فتودالیسم به فضای متراکم و صنعتی سرمایه‌داری و نظیر چنین تحولی را می‌توان بین مراحل تاریخی سرمایه‌داری نیز در نظر گرفت. یعنی ابتدای تولد سرمایه‌داری و دوره سرمایه‌داری متاخر. در زمینه چنین تحولاتی است که مساله شهر یا شهر مدرن مطرح می‌شود. در این‌جا منظور از شهر مدرن، شهر در وضعیتی است که سرمایه‌داری آن را آرایش داده و بازتولید کرده است. «فضا (ی اجتماعی) یک فرآورده (اجتماعی) است» (لوفبور، ۱۹۹۰: ۲۶). همان‌طور که بازخوانی ما از تاریخ تهران نیز نشان خواهد داد، پدیده تهیدستان شهری در تهران پدیده‌ای است که با آرایش مدرن این شهر آغاز می‌شود. یعنی تحول آن به فضایی مدرن یا فضایی که سرمایه‌داری آن را آرایش داده است.

باید توجه داشت که هرچند این سرمایه‌داری است که فضا را بازتولید می‌کند و آرایش می‌دهد اما از دیدگاه لوفبور، عاملیت این آرایش مجدد فضا در عصر حاضر از آن دولت مدرن است. در ادامه به طور خاص بر آرای لوفبور تمرکز شده و عاملیت دولت در آرایش فضا تشریح خواهد شد.

لوفبور درباره رابطه دولت و فضا چنین بحث می‌کند:

«دولت در طول پیشرفت خود همواره خود را به فضا مربوط ساخته، دولت در درون فضا زاده

شده و ممکن است که با نابودی فضا (یا نابودی فضای دولت)، دولت نیز نابود شود»

(لوفبور، ۲۰۰۳: ۸۴)

در توضیح بیشتر چنین رابطه‌ای میان دولت و فضا، لوفبور سه وهله را در تولید فضا در نظر می‌گیرد که تشریح می‌شوند:

۱. تولید یک فضا. «قلمروی ملی، یک فضای فیزیکی است که با شبکه‌ها، مدارها و جریاناتی که در داخل آن ایجاد می‌شوند از قبیل جاده‌ها، کانال‌ها، راه‌آهن‌ها، راه‌های تجاری و مدارهای مادی و ... متحول شده، طرح‌بندی شده و محدود می‌شود. بنابراین این وهله از فضا، فضایی فیزیکی و مادی است که در آن اعمال نسل‌ها، طبقات و نیروهای سیاسی ابژه‌هایی مانا تولید کرده و اثر خود را گذاشته‌اند» (همان). «طی این فرآیند است که شهر و کشور با واسطه‌گری عامل سوم دولت، در دولت و به وسیله دولت با یکدیگر مرتبط می‌شوند و شهر در مرکز این ارتباط قرار دارد. اگرچه شهر و کشور به شکلی جدایی ناپذیر با یکدیگر مربوط شده‌اند، اما این تقسیم‌بندی به شیوه‌ای هارمونیک و یکسان انجام نگرفته و هر کدام از آن‌ها به عنوان مکان‌هایی (متفاوت) در نظام تقسیم کار در یک قلمروی مشخص ادامه یافته‌اند. چنین رابطه‌ای به شکل ریخت‌شناسانه در جامعه مدرن منجر به ایجاد یک مخلوط بی‌شکل و دچار هرج و مرج، علی‌رغم نظم مدیریتی و نظام منطقی دولت می‌شود» (همان).
۲. «تولید یک فضای اجتماعی، یک سازه (مصنوعی) از نهادها، قوانین و کنوانسیون‌ها که به شکلی سلسله‌مراتبی نظم یافته‌اند و بر مبنای ارزش‌ها بر پا شده‌اند و با زبان ملی با یکدیگر سخن می‌گویند. هیچ نهادی بدون فضای مشخص خودش وجود ندارد. خانواده، مدرسه، محل کار و کلیسا هر کدام فضای مختص به خود و فضای ویژه خودشان را اشغال کرده‌اند. اما این تخصیص و این ویژگی‌ها چه هستند؟ در واقع این فضاها متناسب با تقسیم کار اجتماعی و وظیفه این نهادها در این تقسیم کار شکل گرفته‌اند و از استیلای سیاسی پشتیبانی می‌کنند. در این فضاها نظامی از انتظارات و پاسخ‌های القا شده در زندگی روزمره و ذهنیت جمعی، حالتی بدیهی و شبه طبیعی به خود می‌گیرد. هر دولتی خود یک فضای اجتماعی است» (همان).
۳. وهله سوم تولید فضای روانی است. این فضا، «بازنمایی‌های دولت» در ذهن افراد جامعه است که به فضای اجتماعی مربوط است ولی دقیقاً همان نیست. در واقع این «بازنمایی‌های دولت» را مردم در ذهن خود می‌سازند. این فضا است که به تعبیر لوفبور «فضای بازنمایی شده» و «بازنمایی‌های فضا» در آن محقق می‌شوند. مراد از بازنمایی‌های فضا «فضای مفهوم‌پردازی شده طراحان، دانشمندان، متخصصین شهری، مهندسين اجتماعی» (لوفبور، ۱۹۹۱: ۳۸) است. «بازنمایی‌های فضا، نقشی اساسی در تولید فضا دارند» (لوفبور، ۱۹۹۱: ۴۲). مراد لوفبور از بازنمایی‌های فضا «فضا در حالتی است که از طریق تصاویر و سمبل‌هایش زندگی می‌شود» (همان: ۳۹). فضای «ساکتین» و «کاربران» و نیز «برخی هنرمندان که به توصیف می‌پردازند» فضای «تحت تسلط» و بنابراین «فضایی که به شکلی منفعل تجربه می‌شود» (همان). فضای زندگی شده.

کاربران و ساکنین، سویه مقاومت را در رابطه پیچیده تسلط فضایی دولت سرمایه‌داری تشکیل می‌دهند. لوفبور فضای سرمایه‌داری را فضایی «انتزاعی» دانسته و در برابر آن فضای «افتراقی»^۱ را تعریف می‌کند که فضای سوسیالیسم است. فضای انتزاعی فضایی است که شامل «جهان کالاها، منطق آن، استراتژی‌های جهانی، قدرت پول و قدرت دولت می‌شود» (لوفبور، ۱۹۹۱: ۵۳). در واقع لوفبور از گرایشی صحبت می‌کند که دولت در همسان‌سازی فضا دارد. دولت بر مبنای منطقی فضا را نظم می‌دهد که چنین منطقی از دیدگاه او از منطق سرمایه‌داری و مبادله جدا نیست. دولت فضایی «همسان» و «برابر» تولید می‌کند یا به عبارت دیگر فضایی «مبادله‌پذیر» که در عین حال فضایی گسسته است چرا که در قالب تکه‌های زمین فرآوری شده و بر این مبناست که خرید و فروش می‌شود (لوفبور، ۲۰۰۳: ۸۷) در برابر این گرایش «فضای افتراقی» نیز وجود دارد. از آن‌جا که «تولید فضا توسط طبقات، جناح‌های طبقات و گروه‌های نماینده طبقات» صورت می‌پذیرد، منافع این گروه‌ها و طبقات نیز می‌توانند بیانی فضایی به خود بگیرند. «فضای انتزاعی در دل خود نطفه‌های نوع جدیدی از فضا را حمل می‌کند. این فضای جدید را فضای «افتراقی» خواهیم نامید زیرا از آن‌جا که فضای انتزاعی به سوی همگن‌سازی و از بین بردن ویژگی‌های خاص موجود گرایش دارد، فضای جدید نمی‌تواند به وجود بیاید مگر با پررنگ کردن تفاوت‌ها» (لوفبور، ۱۹۹۱: ۵۳).

حال با توجه به رابطه تشریح شده میان دولت و فضا، می‌توان سویه دیگر رابطه با فضا را مطرح کرد که در نهایت جنبش تهیدستان شهری نیز ذیل آن تعریف می‌شود. مراد جنبش کاربران یا جنبش کاربران فضا است. جنبشی که از نگاه لوفبور جنبه فضا مندم تناقضات سرمایه‌داری را نمایندگی می‌کند، همان‌طور که جنبش کارگری وجه غیر فضایی این تضاد را. پاراگرافی که در ادامه عیناً آورده شده برداشت لوفبور از جنبش کاربران را به خوبی توضیح می‌دهد:

«درک فضای اجتماعی وجه تئوریک پروسه‌ای اجتماعی است که جنبه عملی آن را جنبش کاربران تشکیل می‌دهد. آن‌ها وجوه جدایی‌ناپذیر یک واقعیت و یک پتانسیل هستند. این تا حدی با شرایطی که مارکس در آن خود را رودرروی جنبش کارگری و اعتراض به کار و محل کار می‌دید مشابهت دارد. در آن دوره اقتصاددانان عامی (آن‌چنان که مارکس می‌نامیدشان) خود را از پیش با محصولات، آرشیبندی آن‌ها و مقایسه اشیا مشغول ساخته و به تخمین ارزش مبادله‌ای این اشیا می‌پرداختند. به طور خلاصه آن‌ها خود را سرگرم «چیزها» ساخته بودند. مارکس این روند را برعکس می‌کند. به جای در نظر گرفتن محصولات (یا تولید شده‌ها) «تولید» را بررسی می‌کند که این تولید، روند کار، روابط تولیدی و شیوه تولید را در برمی‌گیرد و در انجام این کار او یک تئوری را بنیان می‌نهد. به همین ترتیب امروزه بسیاری مشغول توصیف فضاها و تولید گفتمان درباره فضا هستند. بنابراین وظیفه ما عکس کردن این روند و بنیان گذاشتن یک نظریه تولید فضا است. با بنیان نهاده شدن این نظریه دولت هرچه بیشتر خود را به عنوان عامل^۲ این تولید مطرح می‌کند» (لوفبور، ۲۰۰۳: ۸۷).

1 Differential Space

2 Agent

در این معنا ما می‌توانیم جنبش تهیدستان شهری را در ادبیات نظری لوفبور به نوعی از جنبش کاربران فضا^۱ ترجمه کنیم که در تقابلی با دولت به مثابه تولیدکننده و آراینده فضا قرار می‌گیرد. از یک سو دولت را عامل تولید فضا بر مبنای منطق سرمایه‌داری در نظر گرفتیم و از سوی دیگر آن چه این جنبش می‌خواهد فضا است. این فضاها متنوع‌اند به عنوان مثال حرکت به سوی اشغال خانه‌ها و هتل‌ها در ابتدای انقلاب نشانگر لحظه‌ای از این جنبش است که فضایی را برای سکونت تسخیر می‌کند. به همین ترتیب زورآبادها و خوش‌نشین‌ها نیز نشان‌دهنده تداوم چنین تسخیری به شکل روزمره هستند و از سوی دیگر تقابل با این خواست‌ها را نیز می‌توان نماینده منطق دولت برای سامان‌دادن به فضا دانست.

به عنوان مثال اگر تلاش دست‌فروشان برای ماندن و فروختن در خیابان یا سایر فضاهای عمومی نظیر مترو را در نظر بگیریم، این نمونه‌ای خواهد بود از تلاش تهیدستان شهری برای تسخیر فضای عمومی به منظور فراهم آوردن «محیط کار».

با این وجود برای بررسی مکانیسم‌های عملکرد این جنبش نیازمند قائل شدن تمایزی میان دو مرحله‌ای هستیم که جنبش از میان آن‌ها عبور می‌کند. مرحله اول مربوط به زیست روزمره تهیدستان شهری است. یعنی زمانی که اشکال متعارف سازمان‌دهی جمعی غایب‌اند یا خصلتی لحظه‌ای دارند اما هم‌چنان تسخیر فضا به اشکال مختلف نظیر دستفروشی یا ساخت و ساز غیررسمی ادامه دارد. مرحله دوم زمانی است که تهیدستان وارد تقابل آشکار با دولت شده و دست به تسخیرهایی می‌زنند که در وضعیتی آرام رخ نمی‌دهد. نظیر اشغال خانه‌ها و هتل‌ها در دوره انقلاب.

آن چه که عمدتاً تحت عنوان جنبش کاربران، جنبش‌های شهری یا جنبش‌های اجتماعی شهری طبقه‌بندی می‌شود را نمی‌توان به شکل بی‌واسطه با مرحله اول مرتبط ساخت. به عنوان مثال در یک جمع‌بندی از آرای مانوئل کاستلز^۲ برای پیشنهاد یک ابزار مفهومی برای قیاس جنبش‌های مختلف شهری سه معیار اصلی و چند معیار دیگر برای توصیف جنبشی که بیشترین ظرفیت را برای محقق کردن تغییر اجتماعی دارد، مطرح می‌شوند. معیارهای اصلی عبارتند از:

۱. «درک مطالبات مصرفی جمعی (نظیر مطالبات معطوف به اسکان اجتماعی) مبتنی بر چارچوبی که شهر را در تقابل با کالایی شدن، به عنوان یک ارزش مصرفی مطرح می‌کند» (پروبیجت، ۲۰۰۷: ۵۱۲۵)،
۲. «استقرار و تحکیم یک هویت فرهنگی مستقل و ترویج ارتباط به جای «جریان یک‌طرفه اطلاعات»» (همان) و
۳. «مدیریت جمعی مبتنی بر یک قلمرو مشخص» (همان). معیارهای فرعی نیز عبارتند از آگاهی صریح از این نکته که گروه‌های فعال، جزئی از یک جنبش بزرگتر هستند، وحدت با سایر اجزای جنبش، بازنمایی جنبش در رسانه‌ها، و حفظ روابط با احزاب سیاسی و سیاسی‌های حرفه‌ای، در عین حفظ استقلال» (همان).

اگر این ابزار مفهومی را که برای قیاس جنبش‌های متفاوت شهری پیشنهاد شده برای مقایسه میان مرحله اول و دوم جنبش تهیدستان شهری در تهران یعنی بازه زمانی پیش از انقلاب و زمان وقوع انقلاب

1 Space Users Movements

2 Manuel Castells

و بازه چند ساله پس از آن استفاده کنیم، نتایج به دست آمده این تمایز را تایید می‌کنند. در مرحله اول نه تنها سه معیار اصلی در بسیاری از اوقات خصیصه‌ای لحظه‌ای دارند، بلکه معیارهای فرعی به کلی غایب‌اند. این در حالی است که در جنبش اشغال مسکن و مواردی نظیر آن نه تنها می‌توان معیارهای اصلی را به شکلی تداوم یافته‌تر مشاهده کرد، بلکه شاهد پیشرفت جنبش تهیدستان در معیارهای فرعی، نظیر ارتباط با احزاب سیاسی یا تلقی از جمع‌های فعال به مثابه اعضای یک کلیت نیز هستیم. این تمایز را می‌توان با بحرانی شدن وضعیت سیاسی جامعه در دوره انقلاب توضیح داد. مسئله‌ای که به تحولات عمیق در ساختار دولت در دوران انقلاب مرتبط است. برای آن که تمایز میان مراحل مختلف این جنبش را تدقیق کنیم از دو مفهوم کلیدی در کار آصف بیات بهره می‌گیریم که از کارش به عنوان منبع اصلی این پژوهش برای خوانش تاریخ جنبش تهیدستان شهری در تهران استفاده شده است:

بیات جنبش‌های تهیدستان را در قالب نا-جنبش‌ها فرمول‌بندی می‌کند. نا-جنبش‌ها چه هستند؟ «در مجموع نا-جنبش‌ها به کنش‌های جمعی فعالان غیرجمعی گفته می‌شود. آن‌ها برآیند رفتارهای یکسان تعداد کثیری از مردم عادی‌اند که کنش‌های پراکنده اما یکسان‌شان تغییرات اجتماعی گسترده‌ای را به وجود می‌آورد، حتی اگر این رفتارها تابع هیچ ایدئولوژی یا رهبری و سازمان‌دهی مشخصی نباشند. واژه جنبش دال بر این است که نا-جنبش‌های اجتماعی با جنبش‌های اجتماعی دارای اشتراکات مهم و چشمگیری هستند. با این حال موجودیت‌های مجزایی به شمار می‌آیند» (آصف بیات، ۱۳۹۰: ۲۵). پیشروی آرام اصطلاحی است که برای توصیف این نوع از کنش‌های پراکنده و هرروزه استفاده می‌شود (نک به بیات، ۱۳۹۱: ۲۴-۲۵).

به عنوان مثال پیشروی دستفروشان در منطقه‌ای که حق فروش در آن را ندارند، عموماً بدون هماهنگی کلی صورت می‌گیرد و اگر عناصری از هماهنگی نیز در این میان مشاهده شود، کوچک، پراکنده و تصادفی است. به این وهله از تحرک اجتماعی تهیدستان یک نا-جنبش گفته می‌شود. برای توصیف رابطه نا-جنبش‌ها با سیاست‌ورزی، بیات از مفهوم سیاست‌ورزی خیابانی بهره می‌گیرد.

برای افرادی که نهادی ندارند مبارزه در چارچوب یک نهاد نیز بی‌معناست. به عنوان مثال یک دانشجوی یا یک کارگر می‌تواند مطالبات خود را در چارچوب دانشگاه یا سندیکا به نتیجه برساند یا لاقلاً تا حدی آن‌ها را پی‌گیری کند. برای افراد فاقد نهاد «چون بیکاران، زنان خانه‌دار و آدم‌های «بی‌نام و نشان»» که به طور ساختاری از قدرت نهادینه در ایجاد اختلال (از جمله اعتصاب) بی‌بهره‌اند، خیابان قلمرو اول و آخر مبارزه است» (بیات، ۱۳۹۰: ۲۱). یا به عبارت بهتر، خیابان همان عرصه سیاست‌ورزی برای چنین اقشاری است و این سیاست همان «سیاست خیابانی» است. اما سیاست خیابانی چه جنبه‌هایی دارد؟

در سیاست‌ورزی خیابانی، مبارزه بر سر «استفاده فعالانه از فضای عمومی از سوی افرادی است که در دولت مدرن تنها به صورت منفعلانه حق استفاده از آن را دارند» (همان: ۲۳). این در حالی است که «مقامات خود را تنها مرجع استقرار و کنترل نظم عمومی می‌دانند» (همان). این مسئله یادآور تقابلی است که لوفبور میان کاربران فضا از یک سو و دولت به عنوان تولیدکننده و تنظیم‌کننده فضا از سوی دیگر ترسیم کرد. بُعد دیگر سیاست‌های خیابانی برای بیات، تنها به گروه‌های فاقد نهاد محدود نمی‌شود. بلکه

کنترل فضای عمومی و خیابان‌ها، کنترل فضای جریان و جنبش‌ها را در بر می‌گیرد که طی این روند آشنایان و غریبه‌ها هویت خود را حول منافع متقابل و احساسات مشترک تعریف می‌کنند (همان). این بعد از سیاست‌ورزی در خیابان بیشتر با مرحله تقابل آشکار جنبش تهیدستان با دولت هم‌خوانی دارد. پس تا بدین‌جا کار جنبش تهیدستان شهری، در شهر، میان دولت مدرن و تهیدستان تسخیرکننده فضا اتفاق می‌افتد. منازعه این جنبش بر سر فضا در شهر است و دولت خود را تنها مرجع تعریف‌کننده و تحدیدکننده فضا می‌شناسد. تولید و تحدیدی که بر مبنای منطق همگن‌ساز و مبادله‌پذیرکننده سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. در وضعیت عادی می‌توان حرکت جنبش را بر مبنای منطق «پیش‌روی آرام نا-جنبش» توضیح داد و در شرایطی که جنبش وارد تقابل آشکار با دولت می‌شود بر مبنای ویژگی‌های عام یک جنبش شهری.

روش شناسی پژوهش

روش مورد استفاده در این پژوهش، روش اسنادی-تاریخی است. داده‌هایی که این پژوهش با آن‌ها سروکار دارد، داده‌های تاریخی بوده و از طریق رجوع به اسناد و روایات تاریخی و گاه رجوع به تحلیل‌هایی از وضعیت اجتماعی گذشته‌ی تهران گردآوری شده‌اند. اسناد تاریخی مورد استفاده این پژوهش دو دسته‌اند: دسته‌ی نخست اسنادی هستند که پیش‌تر کسانی دیگر در روند پژوهش‌های تاریخی خود آن‌ها را گردآوری کرده و در قالب کتاب، مقاله و ... ارائه کرده‌اند. مصاحبه‌ها، گزارش‌های روزنامه‌ها، برخی اسناد و اصلاحیه‌های قانونی و... از این جمله‌اند. دسته‌ی دوم اسنادی هستند که خود، آن‌ها را گردآوری کرده‌ایم و عمدتاً شامل سندهای رسمی‌ای می‌شوند که از منظر بار قانونی و معانی احتمالی کلمات و عبارات به‌کاررفته در آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

بررسی تاریخی

تولد تهران طبقاتی

می‌توان تهران را از زمان پایتخت شدنش، شهر «مهاجرین» دانست. مسئله‌ای که دلالت‌های ضمنی فرهنگی-سیاسی فراوانی نیز داشت. به عنوان مثال ایجاد فضایی از «تازه به دوران رسیدگی» که خود زمینه‌ساز گسست و نوعی بی‌پیشینگی شد که واقعه مشروطه در دل آن امکان یافت (توفیق، ۱۳۹۲). بنابراین مهاجرت از دوره پایتخت شدن تهران به عنوان عاملی تاثیرگذار حضور داشته است. مفهوم «مهاجرت» در پیوند تنگاتنگی با جنبش تهیدستان شهری قرار دارد. چرا که بسیاری از اعضای این گروه اجتماعی را «دیرآمدگان» تشکیل می‌دهند؛ کسانی که پس از توزیع رسمی فضا رسیده‌اند یا از اساس توانایی به دست آوردن آن را ندارند. کسانی که برای فضا باید بجنگند. با مدرنیته است که شهر به پهنه‌های تفکیکی از نظر اقتصادی و اجتماعی تقسیم می‌شود (فکوهی، ۱۳۸۸). با به وجود آمدن مدرنیته و جامعه صنعتی در قرن ۱۹، «در شهر پهنه‌های اقتصادی به وجود می‌آید که وابسته است به قیمت زمین یا به

عناصر مختلفی مثل دسترسی، تناسب، کاربری» و ... این مسئله‌ای که ما از آغاز قرن بیستم با آن مواجهیم (همان)، یعنی دورانی که روند مدرن شدن طراحی شهری تهران در دوران رضاشاه پی گرفته می‌شود. در چنین دورانی است که آرایش فضایی مبتنی بر «برزن‌ها» و «محلات» در قرن ۱۹، جای خود را به آرایش طبقاتی در قرن ۲۰ می‌دهد. این همان نظام توزیع و آرایش فضایی است که از منظر لوفبور، با نظام تقسیم کار اجتماعی در ساز و کار سرمایه‌داری تناسب دارد. از ۱۳۰۹ به این سو و در نتیجه روند مدرنیزاسیون در ایران «رشد سریع شهرنشینی، مهاجرت به شهر و ایجاد طبقات اجتماعی جدید (که برخی از آن‌ها کاملاً مرفه بودند)، موجب حاشیه‌نشینی اقتصادی و اجتماعی بخش وسیعی از جمعیت شهری شد» (بیات، ۱۳۹۱: ۵۵).

مدرن شدن شهر تهران که با روی کار آمدن رضا شاه آغاز شد، روند توسعه شهر را دگرگون کرد. خیابان‌کشی در این دوره الگوهای هزارتوی شکل سنتی رشد شهر تهران را تغییر داد (معرفت، ۱۹۸۸: ۸۱). خیابان‌ها بر الگوهای ازپیش‌موجود و نامنظم شهر سوار شدند و تنها در بازار بود که برخی از طرح‌های احداث خیابان اجرا نشدند (همان: ۸۲). مهم‌ترین مثال این روند، تخریب دیوارهای شهر و احداث خیابان به جای آن‌ها بود. خیابان‌هایی که تا سال‌های جنگ جهانی دوم شهر را در بر گرفته بودند (شهرضا، سی‌متری، شوش و شهباز). خیابان‌های پهلوی (ولیعصر کنونی) و شاه‌رضا (انقلاب) نیز تاثیر زیادی در دگرگون کردن شهر داشتند (همان).

یکی از پیامدهای این روند دگرگونی تغییر بافت جمعیتی تحت تاثیر این شبکه جدید شهری بود (به عنوان مثال محلات اطراف خیابان‌های جدید، چهره‌ای مدرن به خود گرفتند) و بافت جمعیتی پیشین دستخوش تغییر شد.

از این دوره ما با فرآیند حاشیه‌نشینی روبه‌رو هستیم که ویژگی این تهیدستان جدید و گروه‌های فاقد امتیاز است. در این‌جا باید یک تمایز قائل شد. در شهرهای خاورمیانه همواره گروه‌هایی از افراد بوده‌اند که می‌شد آن‌ها را تهیدست نامید. کسانی نظیر «گدایان، باربرها و دوره‌گردها» (بیات، ۱۳۹۱: ۵۵). زمانی که از تهیدستان شهری و جنبش تهیدستان شهری صحبت می‌کنیم، منظور ما در واقع «تهیدستان جدید شهری» هستند. تاریخ پیدایش این تهیدستان جدید به اوایل قرن بیستم باز می‌گردد. زمانی که لایه‌بندی سنتی جای خود را به یک «ساختار طبقاتی دوگانه» می‌دهد. در چنین فضایی است که محلات جدید به وجود آمدند؛ محلاتی که بر خلاف محلات پیشین با ویژگی‌هایی چون «ناهمگونی قومی و تباری، تمایل به مدرنیزه کردن سنت‌ها و مراقبت از اماکن عمومی، مشارکت در کار جامعه و کنترل دولت بر نظم عمومی مشخص می‌شود» و در این دوره است که برنامه‌ریزی شهری به شکل پیگیر آغاز شده و نظام محله‌ای برای همیشه جای خود را به «یک الگوی طراحی شده منطقه‌ای» می‌دهد که عمدتاً متکی بر جداسازی طبقاتی است (همان: ۵۶ و ۵۷).

این روند مدرن سازی را می‌توان شامل دو دوره دانست. دوره پهلوی اول و دوره پهلوی دوم (مشایخی، ۲۰۱۶). دوره اول زمانی است که تحمیل شبکه موصلاتی و خیابان‌های مدرن بر تهران و شکل‌گیری محلات نوین و مراکز جدید دولتی حول آن‌ها نمایشی از پیکربندی دولت‌ملت مدرن را ترتیب می‌دهند.

ترکیبی از عناصر ملی‌گرایانه، عناصر مدرن و اقتدارگرایی. از مشخصات معماری مدرن نخستین دوره می‌توان به رابطه نمادین میان باستان‌شناسی و معماری اشاره کرد. معماری به ابزاری برای پروپاگاندای دولت بدل شد و باستان‌شناسی دایره لغات قدرت را فراهم آورد. معماری نوین دولتی ایران از تصویر پیشا اسلامی به دست آمده از کاوش‌های باستان‌شناسانه مورد حمایت رضاشاه بهره می‌برد. بدین ترتیب در طول دهه‌های بیست و سی میلادی معماری نوینی که می‌توان آن را مدل نوهخامنشی نامید، برای نخستین بار از کشفیات تازه باستان‌شناختی در پرسپولیس و شوش استفاده کرد. (معرفت، ۱۹۸۸ : ۹۷). دوره دوم یعنی زمان پهلوی دوم، زمان «بزرگ ساختن» و رویکرد آمریکایی است به سامان دادن شهر. (مشایخی، ۲۰۱۶، ۱۰۷). در این دوره است که «تهران می‌رفت تا نه به یک دیاگرام قدرت (دوره اول)، بلکه به ماشینی برای سود بدل شود.» (مشایخی، ۲۰۱۶، ۱۱۷ به نقل از کریمی، ۲۰۰۹). با این وجود این تحول در گفتمان معماری دولتی و سامان‌دهی فضا چیزی نبود که مستقیماً توسط تهیدستان شهری تجربه شود. هرچند این سامان‌دهی تاثیر قاطعی بر زیست آن‌ها گذاشت. این تاثیرات را می‌توان در قالب تمایز و فاصله‌گذاری طبقاتی‌ای مشاهده کرد که تهران مدرن با خود به همراه داشت.

از جمله فرآیندهایی که این جدایی و فاصله‌گذاری طبقاتی را ترتیب دادند، بازار آزاد زمین و قیمت بالای زمین در این بازار و استانداردهای بالای ساخت و ساز در داخل مناطق طرح‌بندی شده بود که تهیدستان را به سمت بنا کردن سرپناه خود در خارج از محدوده شهر سوق داد. این روند پس از سال ۱۳۴۵ و با تصویب ماده ۱۰۰ قانون شهرداری که تخریب ساخت و سازهای غیر قانونی هم داخل و هم خارج از محدوده شهری را مجاز می‌شمرد، تشدید شد. «در نتیجه سکونت‌گاه‌های غیر رسمی هرچه بیشتر و بیشتر شده و به شکل‌گیری جوامع مجزای تهیدستان منجر شد» و «بسیاری از این محلات قبلاً در همسایگی طبقه متوسطی بودند که به تدریج به سمت مناطق مدرن‌تر شمالی می‌رفتند تا تهی‌دستان را با گروه‌های جدیدی از مهاجران روستایی تنها بگذارند» (بیات، ۱۳۹۱: ۵۷ و ۵۸).

جنش تهیدستان شهری با فرارسیدن سال‌های ۵۶ و ۵۷ وارد مرحله نوینی از سیر تکوین خود می‌شود که همان تقابل آشکار تهیدستان با دولت بر سر منافع‌شان (ساخت‌وسازهای غیر قانونیشان) است. هرچند این مبارزات از جریان مبارزات سیاسی انقلاب جدا بودند. به عنوان مثال «از میان ۶۴۶ نفری که طی درگیری‌های خیابانی تهران در جریان انقلاب (از اواخر مرداد ۵۶ تا بهمن ۵۷) کشته شده بودند فقط ۹ نفر یا به عبارت دیگر ۱ درصد آنان از میان آلونک‌نشینان بودند» (همان: ۷۸ به نقل از امرایی ۱۳۶۱) با این وجود پیش از آن‌که به این دوره تاریخی بپردازیم، لازم است تا حدی درباره صورت‌بندی بیات از پیشروی آرام به مثابه شیوه غالب کنش تهیدستان تا پیش از سال ۵۶ و تقابل آشکار با دولت توضیح دهیم. می‌توان برای پیشروی آرام دو جنبه را در نظر گرفت:

۱. پیشروی آرام پاسخی طبیعی به وضعیت است و ۲. پیشروی آرام پاسخی اخلاقی به وضعیت است (همان: ۳۵). وجه طبیعی پیشروی آرام همان است که عمدتاً مورد تاکید قرار می‌گیرد که هرکس ممکن است برای بقای خود دست به هر کاری بزند. اما درباره جنبه دوم یعنی جنبه اخلاقی پیشروی آرام می‌توان کمی بیشتر بحث کرد:

بیات این جنبه اخلاقی را بر عقیده ضرورت حفظ یک زندگی آبرومندانه استوار می‌داند (در فرهنگ مردم خاورمیانه) که این ضرورت پایه درک مردم از عدالت را تشکیل می‌دهد. تامین مادی زندگی خود و به خصوص خانواده است که زمینه لازم اخلاقی برای پیشروی آرام جنبش را در این دوره مهیا می‌سازد (همان). داور این آبرومندی قضاوت عمومی است و بنابراین شاید بتوان نتیجه گرفت که این آبرومندی نیز جنبه‌ای فضامند دارد. به این معنا که محل تحقق قضاوت عمومی در همسایگی است. در این جا ما با مفهومی از عدالت مواجهیم که «به وسیله ضرورت تعیین می‌شود» که این ضرورت زمینه عمل اخلاقاً «عادلانه» را فراهم می‌کند، هرچند این عمل «غیر قانونی» باشد. «ثروتمندان احتمالاً می‌توانند از دست رفتن بخشی از ثروتشان را تاب بیاورند» (همان: ۳۶).

دوران انقلاب

مهاجرت به تهران از اواسط دهه ۴۰ شدت بیشتری به خود گرفت. این شدت را می‌توان ناشی از رکود اقتصادی دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰، اصلاحات ارضی و «سیاست‌های توسعه ناهمگون» از ۴۲ دانست. یعنی از یک سو تشدید فقر و از سوی دیگر تشدید مهاجرت به شهرها (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۵۵۳-۵۵۴). اصلاحات ارضی سبب شد تا «پرولتاریای زراعی» و هم‌چنین دهقانانی که زمین خود را فروخته بودند از یک سو رویه پیشین معاش خود را از دست دهند و از سوی دیگر به دلیل توسعه بالای شهرها در جستجوی معاش اقتصادی به این مناطق مهاجرت کنند. (کاظمی، ۱۳۹۰). بدین ترتیب تهران که در سال ۱۲۷۴ جمعیتی ۱۴۷ هزار نفری داشت، در سال ۱۳۳۵، ۱/۵ میلیون نفر (پیش از اصلاحات ارضی) و در ۱۳۵۵ ۴/۵ میلیون نفر جمعیت داشت (اطلس تهران، ۲۰۱۷). تضادهای میان دولت و تهیدستان شدید و شدیدتر شد.

بین سال‌های ۵۶ و ۵۷ جنبش تهیدستان و جریان‌های انقلابی ایران در مواجهه با دولت دو جبهه موازی تشکیل دادند و تهیدستان شهری تنها در آخرین روزهای انقلاب بود که خود را در جریان انقلابی تعریف کردند. در سال ۱۳۵۶ صدها خانه در تهران ویران شد. در این سال بیش از ۱۳ مورد درگیری خونین میان ساکنین محلات حاشیه‌ای و مامورین دولتی ثبت شده که کشتگانی نیز بر جای گذاشت (بیات، ۱۳۹۳: ۹۳-۸۸). این موج جدید تخریب از سال ۱۳۵۳ آغاز شد، در ۱۳۵۶ شدت گرفت و در ۱۳۵۷ به اوج خود رسید. «اهداف اصلی این حملات جوامعی بودند که در شرق تهران و در حاشیه‌های جنوبی و جنوب شرق تهران قرار داشتند» (همان: ۹۲). «در درگیری سختی که در اگوست ۱۹۷۸ میان زاغه‌نشینان شهباز جنوبی و مأموران شهرداری تهران رخ داد، ۲۰۰ مرد و زن به مدت پنج ساعت در برابر مأموران مقاومت کردند» (کاظمی، ۱۳۹۰) این درگیری‌ها را می‌توان به نوعی در پشتیبانی توده‌ای از انقلاب دانست. مقاومت ساکنین محلات در کنار درگیری‌های مربوط به جنبش انقلابی در آن دوران سبب شد تا دولت در مواجهه با دو جبهه تهیدستان و انقلاب، ترجیح دهد تا حدی در مقابل اولی کوتاه بیاید، هرچند تهیدستان هم‌چنان به پیشروی خود ادامه دادند. (بیات، ۱۳۹۱: ۱۰۰-۹۶).

بحث و نتیجه‌گیری

در این بخش، تلاش می‌شود تا با استفاده از نظریه تحلیل گفتمان مکانیسم‌های کنش تهیدستان شهری در تهران را از جنبه تلاش برای معناسازی و کشمکش در ساحت گفتمانی بررسی کنیم. این بررسی در دو دوره زمانی نخست، سال‌های پایانی حکومت پهلوی و سپس بازه کوتاهی پس از انقلاب انجام می‌شود تا بدین ترتیب بتوان با استفاده از نظریه گفتمان، تحول در کشمکش معناسازی میان تهیدستان و دولت، تحت تاثیر انقلاب را به تصویر کشید.

۱. تهیدستان در بازه کوتاه پیش از انقلاب

دوره‌ای که کنش تهیدستان به شکل عمده از منطق پیشروی آرام تبعیت می‌کند. از آن‌جا که جنبش در این مرحله هیچ نوعی از سازمان‌دهی به شکلی که در سایر جنبش‌ها انتظار آن را داریم از خود نشان نمی‌دهد، نمی‌توان آن را دارای یک ایدئولوژی و برنامه عمل مشخص دانست. ایده عدالت مبتنی بر ضرورت مهم‌ترین مرجعی است که تهیدستان کنش خود را با ارجاع به آن برای خود معنا می‌کنند. ایده‌ای که بیش از هر چیز در همان عبارت «چاره‌ای نیست» فارسی و یا «نعمل ای» تجلی می‌یابد (بیات، ۱۳۹۱: ۳۶). اگر روایت بیات را بپذیریم، این ضرورت بیش از هر چیز متوجه حفظ آبروست. «مسکن علاوه بر کارکردش به عنوان حافظ خانواده از خطرات فیزیکی به مثابه جایگاه فرهنگی نیز عمل می‌کند. یک منزل مسکونی، با حفظ حریم خانواده و محافظت افراد خانواده از خطرات اخلاقی، کمبودهای احتمالی را منتفی می‌سازد و از آبروی خانواده در برابر نگاه مردم محافظت می‌کند» (همان: ۳۶).

می‌توان چنین نتیجه گرفت که نیاز به دستیابی به سرپناه، یک فضای انحصاری که در تملک فرد (خانواده) باشد، نه تنها معطوف به فوریتی مادی بوده، بلکه هم‌چنین یک نیاز اخلاقی است و دولت با در معرض خطر قرار دادن این خواسته از نگاه تهیدستان مرتکب «تجاوز اخلاقی» می‌شود (همان). در این‌جا لازم است تا دالی مشترک برای صورت‌بندی کشمکش معناسازی جنبش تهیدستان و دولت ارائه کنیم. می‌دانیم که آبرو چندان جایگاهی در مفصل‌بندی گفتمان یک دولت مدرن ندارد. ضرورت دالی است که می‌تواند در بیان‌های خاص توجیه‌گر اعمال دولت باشد. مثال‌های متعددی را می‌توان سراغ کرد که دولت‌ها تصمیمات بحث برانگیز را به دلیل ضروری بودن توجیه می‌کنند. مثلاً این اظهار نظر که ریاضت اقتصادی هرچند فشار زیادی بر جامعه تحمیل می‌کند، با این وجود ضروری است که این فشار در کوتاه‌مدت تاب آورده شود تا نفعی بلند مدت برای جامعه حاصل شود. همین توجیه بر مبنای ضرورت را می‌توان به مورد تهیدستان شهری نیز تعمیم داد. با مفصل‌بندی دال ضرورت در قالب ضرورت حفظ نظم در کنار دال حاکمیت قانون (به عنوان ضامنی برای حفاظت از این نظم) دولت تخریب خانه‌های تهیدستان را عملی ضروری معرفی می‌کند.

با این وجود دال ضرورت را نمی‌توان به عنوان محل کشمکش معناسازی در نظر گرفت. در مقام یک «عنصر»، ضرورت می‌تواند معناهای بسیار زیادی داشته باشد و لزوماً نمی‌توان نتیجه گرفت که تهیدستان ضرورت را به عنوان دالی از گفتمان دولت بازتفسیر کرده‌اند. در واقع معانی دال ضرورت در حوزه

گفتمان‌گونگی آن قدر متعدد است که تثبیت یکی از این معانی در گفتمان تهیدستان لزوماً ما را به کشمکش معناسازی میان تهیدستان و دولت راهنمایی نمی‌کند. درست است که در رویارویی تهیدستان با دولت، هم تهیدستان که به بلدوزر سنگ می‌زدند و هم دولت که پشت بلدوزر نشسته بود از نگاه خود بر مبنای منطق ضرورت عمل می‌کردند. با این وجود نمی‌توان گفت که تهیدستان عمل خود را به این دلیل ضروری می‌خواندند که دولت خود را مرجع انجام عمل ضروری می‌دانست. این تقابل بر سر دال دیگری اتفاق می‌افتد که آن را می‌توان از ضرورت حفظ آبرو و ایده تجاوز اخلاقی دولت در تعدی‌اش به منافع تهیدستان نتیجه گرفت.

اشاره شد که مرجعیت کنش تهیدستان ایده عدالتی مبتنی بر ضرورت بود. هم‌چنین این ضرورت مبنای مادی و اخلاقی داشت. می‌توان نتیجه گرفت که دولت با «تجاوز اخلاقی» به تهیدستان در واقع مرتکب بی‌عدالتی می‌شود و تهیدستان در دفاع از دستاوردهای خود که قانون آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد، خود را قربانی بی‌عدالتی دانسته و به دنبال عدالت‌اند. برای آن که دال عدالت را بتوان محل کشمکش بر سر ساختن معنا در نظر گرفت، نیاز است تا جایگاه آن در گفتمان دولت نیز مشخص شود. در این‌جا می‌توان قانون را به عنوان ضمانتی برای اجرای نوع خاصی از عدالت (عدالت مبتنی بر قانون) در نظر گرفت و این دال را به عنوان بخشی از گفتمان دولت نشان داد. مسئله‌ای که میان تمام دولت‌های مدرن که بر مبنای یک قانون عمل می‌کنند، مشترک است. با این وجود می‌توان از تحلیل ویژگی‌های خاص دولت ایران در این دوره به این نتیجه رسید که یکی دیگر از ارجاعات مهم دال عدالت به مقام شاه است.

بنابراین کشمکش معناسازی میان جنبش تهیدستان و دولت را در این دوره می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: تهیدستان با تثبیت معنای مختص خود از عدالت این دال را به عنوان یک گره‌گاه برای شکل دادن به گفتمان مقاومت خود به کار بسته‌اند. معنای این عدالت رعایت نیاز اخلاقی تهیدستان است و در موارد نقض این نیاز، بی‌عدالتی رخ می‌دهد. در این وضعیت که رده‌های پایین دولت مرتکب بی‌عدالتی می‌شوند، شاه مرجعی است که می‌توان از آن استمداد کرد و با تعریف کردن خود به عنوان طالب کمک از شاه، برای فرار از خطری که نیروهای رده پایین وارد آورده‌اند، تلاش کرد. (این تمایزی قطعی میان نیروهای انقلابی و تهیدستان در این دوره است، هرچند در بحبوحه انقلاب رنگ می‌بازد) «قسم به آن مقام عظمی! به پدر تاجدار مردم ایران، شاهنشاه آریامهر! من ۱۰۰ هزار تومان قرض کرده بودم تا خانام را ساختم. حالا عوامل شهرداری آن را خراب کردند. به کجا باید شکایت کنم؟» (همان: ۷۸ و ۷۹). از دیگر جلوه‌های این کشمکش، استفاده تاکتیکی تهیدستان از نمادهای سلطنتی و یا دولتی (پرچم ایران، عکس شاه، شعار جاوید شاه جاوید شاه و ...) در خانه‌های خود به منظور جلوگیری از تخریشان است.

۲. تهیدستان در دوره دوم-زمان انقلاب

سازمان‌دهی گروه‌های انقلابی در میان تهیدستان که با دو نهاد شوراهای محلات و تعاونی‌های اسلامی مصرف در آخرین روزهای پیش از انقلاب آغاز شده بود، پس از انقلاب نیز ادامه یافت. جنبش اشغال مسکن به عنوان مهم‌ترین کنش تهیدستان در روزهای انقلاب، به بهترین وجه لحظات این همکاری میان گروه‌های

سیاسی و تهیدستان شهری را ثبت کرده است. جنبش مسکن را به طور کلی برای اشاره به آن حرکتی به کار می‌بریم که طی آن تهیدستان به شکل سازمانی یافته و به همراه اسباب و وسایل املاک خالی را تصرف کردند و سپس با برپایی کمیته‌هایی در طول سال‌های بعد تلاش کردند تا از این دستاورد خود محافظت کنند. در واقع تصرف گسترده خانه‌ها توسط تهیدستان را می‌توان محصول رقابت سیاسی بین گروه‌های اپوزوسیون (اسلام‌گرایان و چپ‌ها) و هم‌چنین بین اپوزوسیون و دولت (دولت موقت) دانست که در نتیجه آن «برای تصرف کنندگان املاک این فرصت فراهم شد که به شکلی رادیکال بسیج شوند» (همان: ۱۱۴). با گذار از وضعیت انقلابی و ناآرام و رسیدن به ثبات نسبی، روند بازپس‌گیری املاک تصرف شده با سیاست‌های بسیار متنوع آغاز شد و در انتها تهیدستان با پیگیری یک «استراتژی خوددارانه» که با وضعیت ثبات متناسب باشد، بار دیگر به پیشروی آرام و عمل فردی روی آوردند (همان: ۱۳۸ و ۱۳۹). با این وجود گفتمان مقاومت تهیدستان تحت تاثیر انقلاب دچار یک تحول اساسی شد. در سال‌های اول انقلاب نیز گره‌گاه گفتمان تهیدستان هم‌چنان دال عدالت بود. با این وجود معنای این دال در گفتمان دولت تغییر کرد. جریان سیاسی پیروز در رقابت سیاسی پس از انقلاب به منظور دفاع از ایده فرودست محور بودن انقلاب و در عین حال ایجاد تمایز میان خود و چپ‌ها، ایده مستضعفین (که ریشه‌ای دینی داشت) را به عنوان تفسیری از تهیدستانی که انقلاب در خدمت آنان بوده مطرح می‌کند. در اساسنامه سال ۱۳۵۸ بنیاد مستضعفان، هدف این بنیاد مصادره اموال رژیم پیشین از طرف «مستضعفان» و «به مصرف رساندن همه درآمدهای آن اموال در راه بهبود زندگی و به خصوص مسکن آنان» اعلام شده است (بنیاد مستضعفان، ۱۳۵۸). بنابراین دولت، خود را نماینده تهیدستان (مستضعفان) در تصرف املاک معرفی می‌کند و در عین حال به شکل ضمنی در قبال رفع نیاز مسکن نیز وعده می‌دهد. مسئله‌ای که بر گستردگی ابعاد جنبش مسکن در سال ۵۸ صحنه می‌گذارد. در بازه پس از انقلاب و تسخیر خانه‌ها تلاش برای بازپس‌گیری منازل از همان ابتدا آغاز شد. هرچند با وارد شدن به دوره ثبات نسبی این روند وسعت بیشتری به خود گرفت. پس از انقلاب در مواقع پیشروی دولت جهت بازپس‌گیری املاک تصرف شده، تهیدستان که دستاوردهای خود را در خطر می‌دیدند به شیوه‌های مختلفی برای مقاومت متوسل می‌شدند. در این دوره می‌توان شاهد گرایشی بود که دال عدالت را با ارجاع به معنای مستضعفین برای مفصل‌بندی گفتمان مقاومت به کار می‌بندد. «مگر خانه دادن به مستضعفین در برنامه دولت نیست؟ ما هم طبق همین برنامه عمل کردیم. ضمن این که از دیگران مستحق‌تر بودیم» (بیات، ۱۳۹۱: ۱۳۱ به نقل از آیندگان ۱۳۵۸).

بدین ترتیب می‌توان گفت پس از انقلاب نیز روند معناسازی تهیدستان برای شکل دادن به گفتمان مقاومت خود با محوریت دال عدالت پیش می‌رود. هرچند معناهای تثبیت شده این دال نزد دولت و نزد تهیدستان، تغییرات زیادی می‌کند. معنای عدالت در این دوره، به حق فرودستان بازمی‌گردد، کسانی که انقلاب متعلق به آنان است، البته با تفسیرهایی متفاوت. «مستضعف» در متن اساسنامه بنیاد مستضعفان، تهیدستی است که هم‌چنان حق مشروع و انحصاری دولت در مصادره خانه‌ها به نمایندگی از مستضعفین را به رسمیت می‌شناسد. این در حالی است که «مستضعف» آخرین نقل قول کسی است که انقلاب و

دولت انقلابی باید نیاز او را برآورده کند و به رسمیت بشناسد. از نگاه این مستضعف، تصرف خانه‌ها از طرف خود او نیز مشروع است و مشروعیت در انحصار دولت نیست.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۱)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی
- بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی (۱۳۵۸)، *اساسنامه بنیاد مستضعفان، اساسنامه سال ۵۸*، وبسایت بنیاد مستضعفان/ دربارہ ما/ اساسنامه‌ها، <http://www.irmf.ir/About-Us/rules.aspx>
- بیات، آصف (۱۳۹۰)، *زندگی همچون سیاست*، ترجمه فاطمه صادقی، وبسایت Tehran Review
- بیات، آصف (۱۳۹۱)، *سیاست‌های خیابانی، جنبش تهیدستان در ایران*، ترجمه سید اسدالله نبوی چاشمی، تهران: نشر پردیس دانش
- توفیق، ابراهیم (۱۳۹۲)، *واقعه مشروطه و منطق امپراتوری*، روزنامه بهار، شماره ۱۱۸، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۲، بازنشر در وبلاگ آرشیو نظریات ابراهیم توفیق: <http://towfigh.blogfa.com/post-33.aspx>
- شهرداری تهران (۱۳۹۵-۱۳۸۵)، *اطلس کلان‌شهر تهران*، <http://atlas.tehran.ir>
- فکوهی، ناصر، مصاحبه (۱۳۸۸)، *تهرانی اصیل خاطره‌های دوردست*، الهام نظری و روزبه کریمی، مصاحبه با مجله خردنامه همشهری، بازنشر در سایت انسان‌شناسی و فرهنگ، <http://www.anthropology.ir/article/1865>
- کاظمی، فرهاد (۱۳۹۰)، *تهیدستان شهری و انقلاب*، ترجمه متین غفاریان، در *مهرنامه*، شماره ۱۹، شناسه مقاله ۳۲۱۵
- نادری، احمد (۱۳۹۲)، *گفتمان‌های قدرت و مقاومت در صحنه اجتماعی - سیاسی عراق قرن بیستم*، فصلنامه شیعه‌شناسی، شماره ۴۳، پاییز ۱۳۹۲، صص ۷-۵۴.
- UN-Habitat (2013), *State of the World's Cities Report 2012/2013: Prosperity of Cities*, UN-Habitat
- Abouzeid, Rania (2011), *The Man Who Set Himself and Tunisia on Fire*, Time, 1/21/2011 <http://content.time.com/time/magazine/article/0,9171,2044723,00.html>
- Beamont, Peter, *Mohammad Bouazizi: the dutiful son whose death changed Tunisia's fate*, in Guardian 1/20/2011 <https://www.theguardian.com/world/2011/jan/20/tunisian-fruit-seller-mohammed-bouazizi>
- Brenner Neil, Jessop Bob, Jones Martin, and MacLeod Gordon (2003), *Introduction: State Space in Question*, in *State/ space: a reader*, Neil Brenner, Bob Jessop, Martin Jones, and Gordon MacLeod (eds), Oxford, Blackwell Publishing LTD
- Laclau Ernesto & Mouffe Chantal, 2001, *Hegemony and Social Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, Second ed. London, Verso
- Glynos Jason, Howarth David, Norval Aletta, Speed Ewen (2009), *Discourse Analysis: Varieties and Methods*, ESRC National Centre for Research Methods Review paper
- Jorgensen, Marianne and J. Philips (2002), *Discourse Analysis as Theory and Methods*, London, Sage Publications
- Laclau Ernesto & Mouffe Chantal (2001), *Hegemony and Socialist Strategy, towards a Radical Democratic Politics, Second Edition*, London- New York, Verso
- Lefebvre, Henri (2003), *Space and the State*, in *State/ space: a reader*, Neil Brenner, Bob Jessop, Martin Jones, and Gordon MacLeod (eds), Oxford, Blackwell Publishing LTD

- Lefebvre, Henri (1990), *The Production of Space*, D. Nicholson-Smith trans., Oxford: Basil Blackwell.
- Lerus, Rob (2009), *the chain of equivalence*, Cultural studies and Laclau & Mouffe's discourse theory, in politics and culture edition 2009 Issue 4
- Marefat, Mina (1988), *Building To Power, Architecture of Tehran 1921-1941*, PHD Thesis, Massachusetts, Massachusetts Institute of Technology, Department of Architecture
- Mashayekhi, Azadeh (2016), *Tehran, the Scene of Modernity in the Pahlavi Dynasty: Modernization and Urbanization Processes 1925-1979*, in *Urban Change in Iran, Stories of Rooted Histories and Ever-accelerating Developments*, Fatemeh Farnaz Arefian & Seyed Hossein Iradj Moeini (eds), Switzerland, Springer International Publishing
- Pruijt, Hans (2007), *Urban Movements*, in *The Blackwell Encyclopedia of Sociology*, Georg Ritzer (ed), Oxford, Blackwell Publishing Ltd
- Sayyid Bobby S. (1997), *A Fundamental Fear: Eurocentrism and the Emergence of Islamism*, London and New York, Zed Books Ltd.